

نیچه روح‌القدس فلسفه ژیل دلوز نقدی بر کتاب *Nietzsche and philosophy*

محمد اصغری*

چکیده

این مقاله به معرفی و ارزیابی کتاب نیچه و فلسفه (*Nietzsche and philosophy*) نوشته ژیل دلوز می‌پردازد. کتاب *نیچه و فلسفه* دلوز که اولین بار در فرانسه در سال ۱۹۶۲ منتشر شد بعدها در ۱۹۸۳ به انگلیسی ترجمه شد. این کتاب در دهه ۶۰ میلادی واکنشی علیه هگل‌گرایی غالب کوژوی و ژان هیپولیتی فرانسه است و دلوز در این اثر سعی دارد نیچه را در مقابل هگل قرار دهد تا نشان دهد که فلسفه هگل نافی فلسفه تفاوت، کثرت و نیرو و سرزندگی زندگی است. این کتاب همانند مقدمه‌ای است که مضامین کتاب‌های بعدی دلوز ریشه در آن دارند. سه متفکر در اندیشه دلوز نقش محوری دارند: اسپینوزا، برگسون و نیچه. اگر اسپینوزا پدر است، برگسون پسر، بی‌شک نیچه روح‌القدس خواهد بود. اما این مقاله در عین حال که به ارزیابی فلسفه دلوز در این کتاب پرداخته ولی می‌خواهد نشان دهد که دلوز شکل دیگری از دیالکتیک هگلی را با رنگ و لعاب نیچه‌ای روایت می‌کند و لذا دلوز‌گریز و گزیری از تفکر دیالکتیکی هگلی ندارد.
کلیدواژه‌ها: تفاوت، نیرو، نیچه، دیالکتیک هگل، دلوز.

۱. مقدمه

بی‌شک روح نیچه‌ای در بین فیلسوفان قرن بیستم به ویژه در بین فیلسوفان قاره‌ای و نیز فیلسوفان پست‌مدرن حاکم است. نیچه فیلسوف قرن ۱۹ بود ولی اندیشه او به سوی

*دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز و عضو شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی

asghari2007@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۸

آینده معطوف است و این رمز ماندگاری تفکر نیچه است. نیچه هم محبوب است هم مغضوب. یا به قول تاد می^۱ «نیچه هم فرشته است هم شیطان» (May 2005:57) برای مثال محبوبیت نیچه غالباً به خاطر نقدهای تند و تیزش به فلسفه و اخلاق سنتی مغرب‌زمین باعث شده فیلسوفان پسااخترارگرا و پست‌مدرن مثل دریدا، دلوز، لیوتار، فوکو و رورتی او را نیای فکری خودشان بدانند ولی از سوی دیگر، تاختن نیچه به دموکراسی باعث رنجش برخی فیلسوفان مثل رورتی شده است و یا نظام‌سازی نیچه بر محور اراده معطوف به قدرت باعث شده بسیاری از فیلسوفان معاصر او را ادامه‌دهنده سنت کانتی بدانند. به زعم رورتی جرم دلوز این بود که گرایش نظام‌سازی متافیزیکی نیچه را جدی گرفته و نظریه اراده معطوف به قدرت را چنان با جزئیات تشریح می‌کند که سرانجام به قول رورتی «هر چیزی را در نیروهایی از احساسات تند واکنشی منحل می‌کند تا زندگی بنیادی آن‌ها را توضیح دهد» (Rorty 1983:619). رورتی معتقد است که «آنچه در دلوز خوب است امر تازه و جدید خاص نیست، آنچه تازه است آغاز فلسفه {مفهوم} میل {philosophy of desire} است» (Ibid:620). رورتی از منظر پراگماتیسم آمریکایی اندیشه پست‌مدرن فیلسوفی فرانسوی را نقد می‌کند حال آن که تفکر نیچه بر اندیشه هر دو متفکر حاکم است.

به هر روی، فارغ از این نقدها اگر بگوییم که «نیچه، پدر بزرگ فیلسوفان پست‌مدرن است» چندان خطا نگفته‌ایم. به سخن دیگر، هیچ فیلسوف پست‌مدرنی را نمی‌یابیم که درباره نیچه و اندیشه‌هایش چیزی نگفته یا نوشته باشد. البته نباید تصور کرد که نقش نیچه منحصر به فلسفه‌های پست‌مدرن است؛ بلکه فلسفه‌های اگزیستانس از جمله فلسفه هایدگر قویاً از اندیشه نیچه الهام گرفته است چنانکه هایدگر می‌گفت با متافیزیک نیچه فلسفه به پایان رسید.^۲ علاوه بر این نظریه «اراده معطوف به قدرت» نیچه در فلسفه اگزیستانس هایدگر نیز از جایگاه والایی برخوردار است که ۲۵۰ صفحه از کتاب *نیچه* هایدگر به اراده معطوف به قدرت به مثابه هنر^۳ تخصیص یافته است (ضمیران ۱۳۸۶: ۱۶۶). در حوزه روان‌شناسی و روانکاوی نیز فروید و لکان از تفکر نیچه بی‌تأثیر نبودند چنانکه فروید در *فرا سوی اصل لذت* بی‌آنکه اسمی از نیچه و کتاب‌هایش ببرد از «بازگشت ابدی» بحث می‌کند. میشل فوکو روش تبارشناسی را از نیچه می‌گیرد.^۴

اما از آنجا که موضوع این مقاله نقد و بررسی کتاب *نیچه و فلسفه* ژیل دلوز است باید بگوییم که نیچه به تعبیر تاد می روح القدس دلوز است. او معتقد است که سه فیلسوف

نقش محوری در اندیشه دلوز دارند: اسپینوزا، برگسون و نیچه. خود دلوز اسپینوزا را شاهزاده تمام فیلسوفان دانسته است. تاد می می‌گوید: «اگر اسپینوزا در بین فیلسوفان دلوز مسیح است، پس برگسون پدر است و نیچه روح القدس» (May 2005: 26). دلوز درباره هر سه متفکر کتاب نوشته است.^۵ علت اینکه عنوان این مقاله را «نیچه، روح القدس دلوز: نقد و بررسی کتاب نیچه و فلسفه دلوز» انتخاب کرده ایم این است که دلوز در نهایت نیچه را به عنوان سنتز دو متفکر دیگر معرفی می‌کند و این سه متفکر یادآور همان سه پایه دیالکتیک هگلی اند که تمام تلاش دلوز در پی تخریب آن و بازسازی آن به زبان نیچه‌ای است. اما در نهایت چنان دیالکتیک هگلی را به شکل نیچه‌ای در می‌آورد که عناصر هگلی کاملاً جایگزین عناصر نیچه‌ای می‌شود و این همان روح دیالکتیک‌گرایی دلوزی-نیچه‌ای غالب در این کتاب است. برای مثال او به ترتیب درون‌ماندگاری (immanence) در اسپینوزا، دیرند (duration) در برگسون و تأیید (affirmation) در نیچه را پارامترهای تفکر پساساختارگرای نیچه‌ای اش در مقابل تفکر هگلی معرفی می‌کند. به همین دلیل نیچه نسبت به دو فیلسوف مذکور در دیالکتیک دلوز سنتز محسوب می‌شود. نکته دیگر این است که ممکن است این سوال مطرح شود که چرا نیچه در اندیشه دلوز جایگاه مهمی دارد؟ کتاب *نیچه و فلسفه* (۱۹۶۲) نقطه عطفی در فلسفه فرانسه است. قبل از این کتاب، اندیشه نیچه در فرانسه کمتر مورد توجه فیلسوفان فرانسوی بود با انتشار این کتاب در ۱۹۶۲ نیچه حضوری برجسته و تأثیرگذار در فلسفه پیدا کرد. شاید اوج این حضور را در اندیشه پساساختارگرایی فیلسوفان فرانسوی مثل فوکو، دریدا، لیوتار، لکان و برخی فمینیست‌ها مشاهده کرد. البته این حضور محدود به فرانسه نشد و در آمریکا نیز در تفکر متفکرانی مثل ریچارد رورتی نقش مهمی ایفا نمود چنانکه رورتی عبارت معروف نیچه را که «حقیقت ارتشی متحرک از استعاره هاست» به جان و دل خرید. حتی رورتی نئوپراگماتیست آمریکایی اخلاق نیچه‌ای را در برابر اخلاق کانتی تحسین می‌کند.^۶ در پاسخ باید بگوییم که نفوذ تفکر هگل‌گرایی در فرانسه در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به واسطه تفسیرهای الکساندر کوژو از هگل^۷ و نفی تفاوت‌ها (differences) به نفع کلیت (universality) در این هگل‌گرایی دلوز را واداشت تا در مقابل این جریان نیچه را به عنوان بدیل (alternative) مطرح می‌کند (Bogue 1989:2). مفهوم نیچه‌ای اراده معطوف به قدرت که دلوز در *نیچه و فلسفه* در سال ۱۹۶۲ ترسیم کرده الهام بخش نظریه میل ژاک لکان بوده است. فلسفه مبتنی بر تفاوت دلوز که بر فلسفه نیچه استوار است در

فصل اول کتاب *نیچه و فلسفه* تشریح شده است و همین مفهوم بعداً در کتاب‌های *تفاوت و تکرار* (۱۹۶۸) و *منطق معنا* (۱۹۶۹) بسط یافته است. بنابراین جایگاه و نقش تأثیرگذار این اثر در بین آثار بعدی دلوز قابل اغماض نیست. در واقع می‌توان گفت که از دهه ۱۹۶۰ به بعد که جنبش‌های دانشجویی نیز آغاز شده و در انقلاب می ۶۸ فرانسه به نتیجه نهایی خود می‌رسد اندیشه‌های نیچه‌ای دلوز در نوشته‌های دهه‌های بعدی او کاملاً متبلور می‌شود. هدف از بیان این مقدمه این بود که خواننده این مقاله تصویری از جایگاه اندیشه نیچه و جدال تفکر نیچه‌ای با تفکر هگلی در فرانسه داشته باشد تا بتواند این نتیجه منطقی را بگیرد که کتاب *نیچه و فلسفه* ژیل دلوز هم واکنشی به این فضای فکری است و هم تفسیری پساساختارگرایانه از فلسفه نیچه‌ای در برابر فلسفه هگلی که کوژو نماینده اصلی آن بعد از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شد.

۲. معرفی کلی اثر و مشخصات صوری آن

کتاب *نیچه و فلسفه* (Nietzsche and philosophy) نوشته ژیل دلوز (Gilles Deleuze) اولین بار در سال ۱۹۶۲ در فرانسه چاپ شد ولی در سال ۱۹۸۳ توسط هوگ تاملینسون (Hugh Tomlinson) به زبان انگلیسی چاپ شد. از آن سال به بعد دوبار یعنی در سال‌های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۲ توسط انتشارات کانتینیوم (Continuum) تجدید چاپ شد. البته ناشران کتاب از حمایت مالی وزارت فرهنگ و ارتباطات فرانسه^۱ در ترجمه این اثر برخوردار بوده‌اند. این کتاب ۲۲۱ صفحه است و بالای هر صفحه عنوان کتاب و عنوان بخش و شماره صفحه به صورت یک در میان آمده است و لذا خواننده به راحتی می‌تواند با دیدن بالای صفحه بخش مورد نظر را پیدا کند. از آنجا که فایل و کپی فایل کتاب در دسترس راقم این سطور بوده نمی‌توانم درباره جلد فیزیکی کتاب نظر بدهم تنها می‌توان گفت که روی جلد کتاب بی‌آنکه تصویری از نیچه در پس زمینه آن باشد به دو رنگ سفید و قرمز تقسیم شده که اسم کتاب نویسنده در قسمت سفید رنگ قرار دارد و عنوان کتاب در قسمت پایین در داخل رنگ قرمز حک شده است. این کتاب از ۵ بخش و هر بخش با شماره گذاری (غالباً بیش از ۱۰ شماره) به قسمت‌های مختلف تقسیم‌بندی شده است. کتاب با یک نتیجه‌گیری ۴ صفحه‌ای و یادداشت‌ها به پایان رسیده است. هرچند این کتاب که در ۱۹۶۲ منتشر شده ممکن است کتاب به روز نباشد و به اصطلاح این کتاب کمی کهنه باشد، کهنه بودن در عالم فلسفه معنا ندارد؛ زیرا اندیشه‌ها هیچ وقت کهنه نمی‌شوند چنانکه وایتهد می‌گفت کل فلسفه غرب

نیچه روح‌القدس فلسفه ژیل دلوز؛ نقدی بر کتاب ... ۱۹

پانوشتی بر اندیشه‌های افلاطون است مصداقی از این امر است که اندیشه افلاطون هنوز زنده است. این کتاب نقطه عطفی در شناساندن فلسفه نیچه در فرانسه است و هنوز هم تأثیر خودش را در آراء متفکران بعدی نشان می‌دهد. این اثر هم تفسیر فلسفه نیچه است و هم تحلیل او به زبان پساساختارگرایی دهه ۶۰ فرانسه.

اما قبل از اینکه گزارشی از محتوای کتاب ارائه دهیم باید بگوییم که دلوز در این کتاب به دنبال آن است که در مقابل نظام هگلی و مخصوصاً دیالکتیکی هگلی که نافی تفاوت و حامی کلیت است بدیلی را قرار دهد و آن همان تفکر نیچه و نیچه‌ای است. دلوز ادعا می‌کند فهم کل فلسفه نیچه به مخاطره خواهد افتاد اگر درنیاییم که {این فلسفه} «علیه چه کسی» هدف‌گیری شده است {یعنی علیه} هگل‌گرایی. کثرت‌گرایی نیچه‌ای نه تنها دیالکتیکی نیست، بلکه «سرسخت‌ترین دشمن دیالکتیک، یعنی یگانه دشمن بنیادین‌اش است» (سینربرینک ۱۳۹۵: ۲۸۴). شاید بتوان جان کلام دلوز در این کتاب را به این صورت تعبیر کرد که دیالکتیک هگلی اجازه نداده اندیشه مبتنی تفاوت (difference) و کثرت (plurality) بروز کند و لذا «تفاوت و کثرت را تحت انقیاد خود آورده است» (همان، ۲۸۵). بنابراین موضع اصلی دلوز در این کتاب دیالکتیک ستیزی نیچه‌ای است. دلوز تفکر نیچه‌ای را در مقابل تفکر هگلی ترجیح می‌دهد چون فلسفه نیچه فلسفه میل، آری گوینده به زندگی و تأیید تفاوت و کثرت در مقابل این-همانی و وحدت هگلی است.

کتاب *نیچه و فلسفه* با یک «پیشگفتاری به ترجمه انگلیسی» اثر شروع می‌شود و در آن به اهمیت فلسفه نیچه هم در ساحت نظر و هم در ساحت عمل اشاره شده و در ادامه به برخی مفاهیم فلسفه نیچه مثل نیرو، بازگشت ابدی و غیره اشاره می‌شود (Deleuze 1983). سپس یک صفحه تحت عنوان «یادداشت مترجم» آمده که در آن مترجم می‌گوید که ترجمه این اثر از زبان فرانسه به زبان انگلیسی مستلزم این است که مترجم هم به محتوا و هم به سبک به یکسان وفادار بماند و این کار آسانی نیست. اما خود متن از ۵ بخش که شماره‌گذاری شده و یک نتیجه تشکیل شده است. در اینجا مروری بر محتوای کتاب می‌تواند تصویری روشن از اندیشه نیچه‌گرای دلوز ارائه دهد.

اما اجازه دهید فهرست کتاب را در اینجا بیان کنیم:

پیشگفتاری بر ترجمه انگلیسی

یادداشت مترجم

اختصارات آثار نیچه

{بخش اول} امر تراژیک:

مفهوم تبارشناسی / ۲. معنا / ۳. فلسفه اراده / ۴. علیه دیالکتیک / ۵. مساله تراژدی / ۶. تحول نیچه / ۷. دیونیسوس و مسیح / ۸. آگزیستانس و بی‌گناهی / ۹. ذات امر تراژیک / ۱۰. مساله آگزیستانس / ۱۱. مَهرتاس / ۱۲. نتایجی برای بازگشت ابدی / ۱۳. سمبولیسم نیچه / ۱۴. نیچه و مالارمه / ۱۵. تفکر تراژیک / ۱۶. تکیه گاه.

{بخش دوم} کنش گر و واکنش گر:

۱. بدن / ۲. افتراق نیروها / ۳. کمیت و کیفیت / ۴. نیچه و علم / ۵. جنبه نخست بازگشت ابدی: به مثابه آموزه کیهان شناختی و فیزیکی / ۶. اراده معطوف به قدرت چیست؟ / ۷. اصطلاح‌شناسی نیچه / ۸. منشأ و تصویر معکوس / ۹. مساله اندازه‌گیری نیروها / ۱۰. سلسله مراتب / ۱۱. اراده معطوف به قدرت و احساس قدرت / ۱۲. واکنش‌گری شدن نیروها / ۱۳. ابهام معنا و ارزشها / ۱۴. جنبه دوم بازگشت ابدی: تفکر اخلاقی و گزینشی / ۱۵. مساله بازگشت ابدی.

{بخش سوم} نقد:

۱. دگردیسی علوم انسان / ۲. شکل پرسش در نیچه / ۳. روش نیچه / ۴. علیه پیشینیان‌اش / ۵. علیه بدبینی و علیه شوپنهاو / ۶. اصولی برای فلسفه اراده / ۷. پلان تبارشناسی / ۸. نیچه و کانت از منظر اصول / ۹. تحقق نقد / ۱۰. نیچه و کانت از منظر نتایج / ۱۱. مفهوم حقیقت / ۱۲. دانش، اخلاق و دین / ۱۳. تفکر و زندگی / ۱۴. هنر / ۱۵. تصویر جدید تفکر.

{بخش چهارم} از کین‌توزی تا وجدان بد:

۱. واکنش و کین‌توزی / ۲. اصل کین‌توزی / ۳. گونه‌شناسی کین‌توزی / ۴. خصوصیات کین‌توزی / ۵. آیا او خوب است؟ آیا او بد است؟ / ۶. پارالوگیسم / ۷. بسط کین‌توزی: کاهن یهودی / ۸. وجدان بدن و باطن / ۹. مساله درد / ۱۰. بسط وجدان بد: کشیش مسیحی / ۱۱. فرهنگ لحاظ‌شده از منظر ماقبل تاریخی / ۱۲. فرهنگ لحاظ‌شده از منظر پساتاریخی / ۱۳. فرهنگ لحاظ‌شده از منظر تاریخی / ۱۴. وجدان بد، مسئولیت و تقصیر / ۱۵. آرمان زاهدانه و ذات دین.

{بخش پنجم} ابرمرد: علیه دیالکتیک:

۱. نیهلسم / ۲. تحلیل شفقت / ۳. خدا مرده است / ۴. علیه هگل‌گرایی / ۵. تجسم‌های دیالکتیک / ۶. نیچه و دیالکتیک / ۷. نظریه انسان برتر / ۸. آیا انسان ذاتاً «واکنش‌گر»

نیچه روح‌القدس فلسفه ژیل دلوز؛ نقدی بر کتاب ... ۲۱

است؟/ ۹. نیهلیسم و استحاله: هسته اصلی / ۱۰. ایجاب و سلب / ۱۱. معنای ایجاب /
۱۲. ایجاب مضاعف / ۱۳. دیونیسوس و زرتشت.
نتیجه.

۳. تحلیل بیرونی و خاستگاه اثر و مولف

ژیل دلوز یک فیلسوف پساساختارگرا یا پسامدرنی است که محصول تفکرات و جریان‌های دهه ۶۰ میلادی فرانسه بوده و لذا از یک سو اندیشه‌های وی بارتابی از وضعیت تفکر فلسفی زمانه خویش است و از دیگر سو، سرچشمه و خاستگاه بسیاری از تفکرات پساساختارگرایان دهه ۷۰ و ۸۰ فرانسه مثل دریدا و برخی فمینیست‌هاست. اهمیت دلوز در بین فیلسوفان پست‌مدرن فرانسوی چنان والاست که میشل فوکو درباره او گفته که قرن آینده قرن دلوزی خواهد بود. کتاب *نیچه و فلسفه* در بین آثار دلوز نقش تعیین‌کننده دارد و همانطور که قبلاً اشاره کردیم مضامین کتاب‌های بعد از این کتاب تلویحاً یا تصریحاً در این کتاب بیان شده‌اند. گرچه این کتاب نمی‌تواند یک کتاب درسی شسته‌ورفته باشد ولی برای نیچه‌شناسی و تحقیقات درباره فلسفه نیچه فوق‌العاده ارزشمند است. نکته مهم دیگر این است که دو سال قبل از انتشار *نیچه و فلسفه*، هایدگر کتاب *نیچه* (Nietzsche) را به آلمانی منتشر ساخت ولی تا سال ۱۹۷۱ به فرانسه ترجمه نشد و دو سال قبل از کتاب دلوز نیز فینک کتاب *فلسفه نیچه* (Nietzsches Philosophie) را در سال ۱۹۶۰ منتشر کرد که تا سال ۱۹۶۵ به فرانسه ترجمه نشد. اما با این حال دلوز بینش‌های هایدگر را در کتاب‌هایش به کار برده است. دهه ۶۰ در اروپا دهه نیچه‌شناسی است و دلوز سرشناس‌ترین این نیچه‌شناسان است.

۴. تحلیل درونی و محتوای اثر

در اینجا نگاهی اجمالی به این فهرست می‌اندازیم تا تصویری روشن‌تر از جایگاه نیچه و معنای فلسفه در اندیشه دلوز به دست دهیم. بخش اول تحت عنوان «امرتراژیک» از ۱۶ زیرمجموعه تشکیل شده است. در قسمت اول این زیرمجموعه (۱). مفهوم تبارشناسی (دلوز می‌خواهد نشان دهد که پروژه اصلی نیچه طرح ارزش و معنا در فلسفه بود (Deleuze 1983:1)). بنابراین وقتی سخن از تبارشناسی در فلسفه نیچه به میان می‌آید مفهوم ارزش و ارزشیابی مجدد ارزشها جان کلام فلسفه نیچه است. تعبیر خود دلوز از تبارشناسی این است: «تبارشناسی هم به معنای ارزش منشأ است و هم منشأ

ارزشها» (Ibid,2). دلوز در قسمت دوم (۲. معنا) و شناخت معنا را با فهم مفهوم نیرو (force) تفسیر می‌کند. او در ادامه متناسب با مفهوم نیرو مفهوم «فلسفه اراده» (شماره ۳) را مطرح می‌کند. دلوز می‌گوید مفهوم نیرو نزد نیچه همان اراده است اراده ای که معطوف به قدرت است (Ibid,7). هدف دلوز از طرح این مباحث تا اینجا این است که نشان دهد نتیجه پذیرش تبارشناسی، نیرو و فلسفه اراده گرایش پیدا کردن به کثرت‌گرایی است و لذا در قسمت بعدی مطلبی را بیان می‌کند که مکمل بحث است یعنی «علیه دیالکتیک» (شماره ۴) (Ibid,8). دلوز در این قسمت مستقیماً با رویکرد نیچه - ای خودش به جنگ دیالکتیک هگلی می‌رود. به زبان ساده از شماره ۴ تا شماره ۱۶ تمام نیروی خود را جمع می‌کند تا با دیالکتیک هگلی نبرد کند. اما تأکید دلوز بر تفاوت و کثرت و تصادف نوعی دیالکتیک این مفاهیم است. حتی دلوز در کتاب بعدی‌اش بیشتر هگلی می‌شود تا ضد هگلی. اما به هر روی ضدیت با دیالکتیک از این کتاب او آغاز می‌شود و در کتاب‌های بعدی‌اش مثل **تفاوت و تکرار** (۱۹۶۸) ادامه می‌یابد.

در بخش دوم کتاب تحت عنوان «کنش‌گر و واکنش‌گر» (active and reactive) نیز از ۱۵ زیر مجموعه تشکیل شده است. می‌توان گفت که این بخش کتاب نیچه و فلسفه دلوز کلیدی‌ترین عناصر فلسفه نیچه را تحلیل می‌کند. در این بخش مفهوم «بدن» اولین قسمت این زیر مجموعه را تشکیل می‌دهد. دلوز ادعا می‌کند که این روابط نیروها هستند که بخش را تشکیل می‌دهند نه بالعکس و نیچه به این امر پی برده بود (Ibid,40). دلوز در این بخش می‌خواهد این نکته مهم را به خواننده منتقل کند که همه پدیدارها تجلیات روابط و مناسبات افتراقی نیرو هستند. او این نیروها را به دو کیفیت آغازین فرو می‌کاهد: «نیروهای کنش‌گر که خصلت سلطه‌گری دارند و نیروهای واکنش‌گر که فرودست و تحت سلطه قرار دارند» (Ibid,41). دلوز حتی مفهوم آگاهی را که در هسته فلسفه مدرن از دکارت تا نیچه حاکم بوده در چارچوب نیروهای واکنش‌گر تفسیر می‌کند. بر همین اساس «اراده معطوف به قدرت» نیچه را از ره‌گذر این نوع نیرو تفسیر می‌کند. دلوز در این قسمت ادعا می‌کند که نیروهای واکنش‌گر با تجزیه نیروهای کنش‌گر بر پدیده‌ها سلطه پیدا می‌کنند. به سخن دیگر، طبق گفته خود نویسنده «نیروهای واکنش‌گر، نیروی کنش‌گر را از قدرت و توانی که دارد جدا می‌کند و در نتیجه نیروی کنش‌گر به نیروی واکنش‌گر تبدیل می‌شود» (Ibid,57). بدین ترتیب دلوز در این قسمت پدیدارشناسی هگلی را وارونه می‌کند چون در آن نیروهای کنش‌گر سلطه دارند. قسمت

آخر این بخش با مفهوم «بازگشت ابدی» به پایان می‌رسد. دلوز این مفهوم نیچه‌ای را طوری تفسیر می‌کند تا از مباحث قبلی درباره نیروهای واکنش‌گر و کنش‌گر یک نتیجه منطقی بگیرد و به همین خاطر می‌نویسد که «بازگشت ابدی خود شدن (becoming) است. اما این شدن دوگانه است: شدن کنش‌گر و شدن واکنش‌گر» (Ibid,71). دلوز این مطلب را به شکلی دیگر در کتاب *تفاوت و تکرار* نیز بیان می‌کند که بازگشت ابدی نیروی تأیید است، اما تأیید هرچیز متکثر، هرچیز متفاوت، هر چیز متغیر و این همان بازگشت ابدی امر متفاوت است که جون روف در مقاله «نیچه دلوز» به آن اشاره می‌کند.^۹ دلوز سعی دارد کثرت‌گرایی را با نظریه بازگشت ابدی نیچه‌ای پیوند زند ولی دلوز در این کار ناموفق است چون بازگشت نیچه بازگشت به «همان» (same) است حال آنکه در کثرت‌گرایی یک پدیده به یک حال باقی نمی‌ماند. در واقع دلوز نیچه کثرات‌گرا و دشمن وحدت را در مقابل دیالکتیک وحدت‌گرای هگلی قرار می‌دهد.

بخش سوم این کتاب «نقد» نام دارد و این بخش نیز مثل بخش دوم از ۱۵ زیر مجموعه تشکیل یافته است. در این بخش تلاش دلوز این است که دگردیسی علوم انسان‌پرا براساس دو نیروی واکنش‌گر و کنش‌گر مبتنی بر اندیشه دلوز تحلیل کند. به نظر دلوز (البته بخوانید به نظر نیچه دلوزی شده) در تفسیر پدیده‌ها براساس دو نیروی کنش‌گر و واکنش‌گر مفاهیمی مثل «سودمندی»، «سازگاری»، «تعدیل‌سازی» و غیره نقش تبیین‌کنندگی دارند (Ibid,73). دلوز می‌نویسد که از دیدگاه نیچه سودمندی برای چه چیزی اشاره دارد؟ در پاسخ می‌گوید برای انسان چون این مفاهیم در خودش تمامی مفاهیم منفعل را جمع کرده است. او سپس این مفهوم در حیطه زبان‌شناسی نیچه‌ای دنبال می‌کند. هرچند در اینجا دلوز به نقش مفاهیم در ساحت عمل اشاره دارد ولی تفکر پراگماتیکی خودش را صریحاً آشکار نمی‌سازد. البته درباره این نوع تفکر آخرین تحقیق کتاب *دلوز و پراگماتیسم* (۲۰۱۵) با ۱۴ مقاله به بررسی دیدگاه پراگماتیستی دلوز می‌پردازد.^{۱۰} اگر این بخش را با دقت بخوانیم خواهیم دید که دلوز باز فلسفه اراده نیچه‌ای خود را محور تفسیر اندیشه‌های ضدهگلی خودش قرار می‌دهد. او می‌نویسد که «طبق نظر نیچه فلسفه اراده باید جایگزین متافیزیک قدیمی شود: آن را نابود می‌کند و آن را از دور خارج می‌سازد» (Ibid,84). این اراده معطوف به قدرت نیچه از دید دلوز به معنای آن نیست که اراده قدرت را می‌خواهد بلکه اراده آفرینش‌گر و خلاق است و اراده اراده را طلب می‌کند. به همین دلیل در بخش‌های بعدی این قسمت نیز دلوز سعی می‌کند اصل نیروهای خلاق اراده را در تبارشناسی

ارزش‌ها تبیین کند. بنابراین، ایده نقد از دید دلوز همان فلسفه‌ای است که منجر به متافیزیک شده است. در واقع دلوز می‌خواهد نقد (critique) کانتی را نقد کند. چرا که نقد کانتی هرگز ما را قادر نمی‌سازد بر نیروهای واکنش‌گر فائق آییم (Ibid, 89). این قسمت از کتاب دقیقاً یادآور مفهوم ساختارشکنی دریداست. چون ساختارشکنی دریدا نیز نوعی نقد نیست بلکه نقد نقد است^{۱۱}. قسمت‌های بعدی از جمله بندهای «۸. نیچه و کانت از منظر اصول / ۹. تحقق نقد / ۱۰. نیچه و کانت از منظر نتایج» همگی تشریح این مفهوم هستند اما از منظر نیچه‌ای. اراده معطوف به قدرت یک اصل تبارشناختی است که در آن قدرت امری استعلایی نیست و اصول نیچه نیز برخلاف اصول کانت استعلایی نیستند. دلوز در ادامه مفهوم کانتی و نیچه‌ای از نقد را در پنج نکته خلاصه می‌کند (Ibid, 93-94). خلاصه اینکه دلوز هدف نقد را توجیه (justification) نمی‌داند بلکه شیوه متفاوتی از احساس و حساسیت دیگری است (Ibid, 94). وقتی سخن از نقد و مساله توجیه به میان می‌آید به خودی خود مفهوم حقیقت نیز پیش می‌آید. در بند شماره ۱۱ نیز دلوز مثل همیشه با استناد به گفته‌های نیچه مساله حقیقت را تشریح می‌کند. به نظر دلوز فلسفه درباره هستی‌شناسی است و هستی‌شناسی درباره مفاهیم تفاوت است و مفاهیم تفاوت به دنبال تشریح حقیقت نیستند. حقیقت همان ارتش متحرک از استعاره هاست که دلوز از زبان نیچه بازگو می‌کند. بنابراین نقد باید یک رسالت داشته باشد و «آن باید نقد خود حقیقت باشد» (Ibid, 99).

این مطالب زمینه را فراهم می‌کنند تا دلوز در بند ۱۳ راجع به «تفکر و زندگی» رویکرد نیچه‌ای‌اش را تشریح کند. می‌دانیم که نیچه دانش را در تقابل با زندگی می‌دانست همانطور که برگسون عقل را از فهم زندگی عاجز می‌پنداشت و به همین دلیل برگسون نیز در کنار نیچه و اسپینوزا تثلیث مقدس اندیشه دلوز را شکل می‌دهند. دلوز با نقل عباراتی از نیچه درباره زندگی می‌نویسد که «سقراط زندگی را در خدمت اندیشه و تفکر قرار داد در حالیکه کل زندگی نیرویی واکنش‌گر است» (Ibid, 100). اما نیچه تفکر را ابزاری در خدمت زندگی می‌دانست. فراموش نکنیم که در رویکرد داروینی تفکر و زبان همچون ابزاری برای سازگاری ارگانیسم با محیط زندگی هستند و این تفکر داروینیستی در لایه‌های عمیق اندیشه دلوز ریشه دوانده است ولی آن را از زبان نیچه‌ای بیان می‌کند. در بند شماره ۱۴ نیز هنر با رویکرد نیچه‌ای مفهومی تراژیک می‌شود زیرا هنر امکان‌های جدیدی برای زندگی خلق می‌کند (Ibid, 103).

در بخش چهارم (۴. از کین توزی تا وجدان بد) که از ۱۶ قسمت فرعی تشکیل یافته و نسبت به سایر بخش‌های بیشترین زیر مجموعه را دارد. دلوز در این بخش مفاهیم کین-توزی (ressentiment) و وجدان بد و نظام نیروها را با رویکرد فرویدی و نیچه‌ای تحلیل می‌کند. دلوز می‌گوید که انسان در کین توزی نمی‌خواهد عاشق باشد بلکه می‌خواهد معشوق باشد و به همین دلیل تفسیری فمینیستی از کین توزی در تحلیل وی از این مفهوم قابل استنباط است. در اینجا همچنین اشاره‌ای به دیالکتیک خدایگان و بندهگلی دارد. در بند بعدی درباره خوبی و بدی معتقد است که این دو واژه چند معنا دارند نه یک معنا (ibid, 120). قسمت‌های بعدی فی‌الواقع سعی دارند مفهوم کین‌توزی را از منظر انسان یهودی و انسان مسیحی ارزیابی کنند و معتقد است که کین‌توزی یهودی نوعی دیالکتیک هگلی است. اما به نظر دلوز مسیحیت نیز نتیجه یهودیت است. بنابراین در قسمت بعدی مساله دین را از منظر نیچه‌ای‌اش همچون یک نیرو (force) بررسی می‌کند. از اینرو از آخرین قسمت‌های این بخش «آرمان زاهدانه و ذات دین» نام دارد. او می‌نویسد: «اما خود دین یک نیرو است» (Ibid, 144). دلوز معتقد است که کین-توزی و وجدان بد درجات بالاتری از خود دین هستند (Ibid, 144). در نهایت آخرین قسمت یعنی «پیروزی نیروهای واکنش‌گر» با این استدلال دلوز به پایان می‌رسد که فلسفه اراده معطوف به قدرت را نباید به نحو روانشناختی تفسیر کرد.

بخش پنجم (۵. ابرمرد: علیه دیالکتیک) را می‌توان عصاره دیدگاه ضد هگلی دلوز دانست. در اینجا دلوز تفسیر و روایت پدیدارشناختی هگلی را وارونه می‌کند. او بر این باور است که بسط و توسعه تاریخی سوژکتیویته خودآگاهی به مثابه تجلی نیروهای واکنش‌گری تصویر می‌شود که به نیهیلیسم (nihilism) مدرنیته ختم می‌شود. دلوز نیهیلیسم سلبی را همان مسیحیت می‌داند و نیهیلیسم واکنش‌گر را فرهنگ روشنگری معرفی می‌کند. همان‌طور که نیچه به دنبال فائق آمدن بر نیهیلیسم بود دلوز نیز در پاسخ به این سوال که چگونه می‌تواند بر نیهیلیسم فائق آید می‌گوید که می‌توانه واسطه خود-ویرانگری نیروهای واکنش‌گر نیهیلیسم را درهم شکست (Ibid, 148). مسلم است که نیهیلیسم به مساله مرگ خدا ارتباط پیدا خواهد کرد. به نظر دلوز ایده مرگ خدا معنای متفاوتی دارد به این معنی که خدا با انسان، شدن و تاریخ و بشر ترکیب می‌شود. لذا گزاره «خدا مرده است» گزاره‌ای نظری نیست بلکه گزاره‌ای دراماتیک است (Ibid, 152). به نظر دلوز مرگ خدا خبر از افول تعالی و خبر از ظهور حلول یا درون ماندگاری می‌دهد. طبق نظر او، «خدای یهودی پسرش را در معرض مرگ قرار داد تا او را از خودش

و از قوم یهود مستقل سازد. این نخستین معنای مرگ خداست» (Ibid, 153). البته این متفکر چند معنا برای مرگ خدا مطرح می‌کند. بعد از طرح این موضوع «موضع ضد هگل‌گرایی» خودش را تشریح می‌کند. دلوز معتقد است که آثار نیچه موضعی ضد دیالکتیکی را بیان می‌کنند. یکی از دلایل برای ضد دیالکتیک بودن اندیشه نیچه را در این می‌داند که دیالکتیک نمی‌توان ماهیت نیرو را بشناسد. دیالکتیک آشتی خدا و انسان را پیشگویی می‌کند. همچنین جانشینی انسان به جای خدا را پیشگویی می‌کند (Ibid, 159). اما ماهیت این آشتی محل بحث است. دلوز بر این باور است که تبارشناسی نیچه‌ای کوششی است در راستای فائق آمدن بر نیهلیسم مدرن که در آن دیالکتیک مخرب‌ترین و مضرترین عنصر در فلسفه هگل است. او در قسمت ۶ یعنی «نیچه و دیالکتیک» به روشنی رویکرد ضد دیالکتیکی خود را عیان می‌سازد. نیچه فلسفه دیالکتیکی هگل را ماهیتاً کلامی و مسیحی و آن را گرفتار نوعی نیهلیسم منفی تفسیر می‌کند. طبق نظر دلوز «ابر مرد نیچه هیچ وجه اشتراکی با دیالکتیکسین‌های هگلی ندارد» (Ibid, 163). همچنین ابر مرد بهترین انسان است زیرا او از خود بیگانگی عدول کرد، جایگزین خدا شده و صفات اش را بازیافته است (Ibid, 163). در قسمت بعدی ماهیت انسان برتر را با توجه به شخصیت زرتشت نیچه تحلیل و توصیف می‌کند. سپس دلوز با طرح این پرسش در قالب بند بعدی بحث را به پیش می‌راند که «آیا انسان ذاتاً واکنش‌گر است؟» به زعم وی آنچه مقوم انسان و جهان اوست نوع خاصی از نیرو نیست بلکه «نحوه‌ای از سیوروت و شدن نیروها به طور کلی» است (Ibid, 167). نیهلیسم و چگونگی فائق آمدن بر آن پرسش و مساله است بند ۹ در پی تبیین و تشریح آن است. نیهلیسم‌های گذشته به حد کافی نیهلیستی نبودند چون نیهلیسم واقعی نه تنها اراده معطوف به قدرت است بلکه همچنین کیفیتی از اراده معطوف به قدرت است (Ibid, 172). اگر نیهلیسم معطوف به نفی (negation) و نیستی است پس ایجاب چه معنایی (affirmation) دارد. طبق نظر نویسنده معنای ایجاب را باید در تقابل با معنای دیالکتیک دانست. ایجاب کارکردی از وجود و بودن آدمی است و خود آدمی تابعی از ایجاب است. اما نیچه معانی مختلفی برای ایجاب بر می‌شمارد. به هر روی، دلوز ایجاب نیچه‌ای را ضد دیالکتیکی می‌داند چون ایجاب راستین در پی حقیقت وجود نیست. برای مثال، منطق هگل صرفاً اندیشه و تصور توخالی و انتزاعی از وجود است. وجود در منطق هگل زمانی تأیید می‌شود که نیستی را نفی کند حال آنکه وجود متفاوت از نیستی نیست. بنابراین، ایجاب یا تأیید باید نفی را نیز در برداشته باشد. بنابراین ایجاب خود وجود است. به همین دلیل نیچه

دلوز نه خود وجود به تنهایی را تحلیل می‌کند و نه خود نیستی به تنهایی را بلکه وجود و نیستی بیان انتزاعی ایجاب هستند (Ibid,186). خلاصه اینکه ایجاب ماهیتی دوگانه دارد. در آخرین بند این کتاب دلوز سعی می‌کند دیونوسیوس و زرتشت را با مفهوم ایجاب به هم پیوند زند و این کار را با طرح مفهوم بازگشت ابدی (eternal return) انجام می‌دهد. بازگشت ابدی بازگشت به نفی و نیستی نیست بلکه بازگشت به وجود و ایجاب وجود است. وی کتاب را با نتیجه‌گیری ۴ صفحه‌ای به پایان می‌برد. او معتقد است که فلسفه مدرن ملغمه‌ای است از تفکر الهی مسیحی، دیالکتیک هگلی، نیهلیسم نیچه‌ای و پدیدارشناسی (نوعی اسکولاستیک یا تفکر مدرسی معاصر) در تناسب‌های متغیر به هم پیوند خورده‌اند. اما از آنجا که دشمن اصلی او در این کتاب هگل و تفکر دیالکتیکی اوست صراحتاً می‌نویسد: «هیچ مصالحه‌ای بین هگل و نیچه ممکن نیست» (Ibid,195). اگر دیالکتیک بر عنصر تناقض و تضاد تکیه دارد به هیچ وجه نمی‌تواند تصویر درستی از تفاوت ارائه دارد و اگر هم ارائه دهد تصویر معکوس و وارونه از تفاوت خواهد بود. نیچه دلوز در مقابل فلسفه هگل کاری که می‌کند این است که فلسفه را به گونه‌ای هنر تبدیل می‌کند و آن هنر تفسیر و ارزشیابی است. معنای فلسفه نیچه کثرت، شدن، و ایجاب است و ایجاب یگانه خصلت اراده معطوف به قدرت است (Ibid,198).

۵. نظم منطقی اثر

این کتاب در قالب ۵ بخش به تشریح اندیشه نیچه پرداخته است و هر بخش بین ۱۲ تا ۱۶ عنوان فرعی تقسیم شده است. می‌توان گفت که هر بخش نسبت به بخش قبلی جنبه تکمیلی دارد و در قسمت نتیجه‌گیری نویسنده دیدگاه ضدهگلی نیچه‌ای‌اش را بیان می‌کند. اما این کتاب فاقد مقدمه و فاقد زندگی‌نامه نیچه بوده و لذا خواننده این کتاب باید با شناخت قبلی از نیچه و اندیشه او به سراغ این اثر برود چرا که پیوسته نقل قول‌های مختلفی از کتاب‌های نیچه در این اثر نقل می‌شود. وقتی کتاب بدون مقدمه آغاز می‌شود و مستقیماً سراغ مباحث اصلی می‌رود این انتظار خواننده برآورده نمی‌شود که هدف از پرداختن به این مباحث چه بوده و فرضیه نویسنده کدام است. اما دلوز مطالبی را در قسمت نتیجه بیان می‌کند که می‌توانست به صورت مفصل در مقدمه کتاب آورده شود و چنین نشده است. اما با وجود این برخی قسمت‌های این کتاب با عنوانی شروع می‌شود که در متن آن قسمت آن عنوان چندان تشریح نمی‌شود بلکه در قسمت-

های بعدی باز می‌شود. برای مثال شماره ۶ در ص ۱۶۲ (نیچه و دیالکتیک) در بخش - های بعدی تشریح می‌شود و انتظار خواننده چندان برآورده نمی‌شود. البته سبک نوشتاری دلوز چندان روشن و شفاف نیست و لذا نمی‌توان با یکبار خواندن این کتاب مطالب این کتاب را فهمید.

۶. زبان کتاب

در نقد و بررسی کتاب‌های فلسفی زبان، قلم و سبک نوشتاری از مولفه‌های مهم محسوب می‌شود. دلوز در کل کتاب کتاب‌های نیچه را به صورت اختصاری مورد استناد قرار می‌دهد و لذا ارجاع او مثل ارجاع APA امروزی نیست و دلیل اش هم این است که این روش آمریکایی در دهه ۱۹۹۰ باب شد. اما بطور کلی زبان کتاب چندان ساده نیست و گاهی نقل قول‌های مربوط به نیچه چنان کوتاه بیان شده‌اند که خواننده اگر متن خود کتاب‌های نیچه را بخواند خواهد دانست که این جمله در پاسخ به جملات قبلی معنا پیدا می‌کنند. اما در عین حال کم نیست ارجاعاتی که داخل گیومه ذکر شده ولی به منبع اشاره نشده است. مثلاً در صفحه ۹۸ آمده است: «مسیحیت عقیده جزمی است که به واسطه اخلاق خودش به تباهی کشیده شده است» (Ibid,98) و حتی در ادامه نقل قول دیگری از نیچه می‌آورد بدون ارجاع. البته ن ارجاعات شماره‌گذاری شده در ۵ بخش کتاب در آخر کتاب آورده شده ولی همانطور که گفته شد کامل نیستند. اما گلچین کردن این جملات توسط دلوز به جهت رسیدن به اهدافی است که غالباً در نتیجه‌گیری کتاب به عنوان ضدیت با نظام هگلی ذکر می‌شود. بنابراین، شاید با جرأت بتوان گفت که دشمنی دلوز با هگل بیش از دشمنی نیچه با هگل است ولی در نهایت دلوز نیز در فضایی کم و بیش هگلی تنفس می‌کند.

۷. اعتبار منابع و کفایت آنها

البته منابع مورد استفاده در این کتاب غالباً کتاب‌های نیچه هستند ولی متأسفانه این کتاب مثل بسیاری از کتاب‌های رایج فلسفی امروزی بخش «منابع» ندارد و حتی بخش مربوط به کتاب‌شناسی نیز ندارد تا خواننده با مشخصات کتاب‌های مورد استناد در این کتاب آشنا شود. دلوز در این کتاب از ۱۹ کتاب نیچه استفاده می‌کند. اما در قسمت یادداشت‌های آخر کتاب به بسیاری از کتاب‌های فیلسوفانی مثل شوپنهاور، کانت، هگل، کانت، ارسطو و غیره اشاره می‌کند ولی مشخصات کامل اثر را بیان نکرده است.

نیچه روح‌القدس فلسفه ژیل دلوز؛ نقدی بر کتاب... ۲۹

برای نمونه در ص ۲۰۳ به کتاب Ethics, III 2 Proof اسپینوزا اشاره می‌کند و نقل قولی را بیان می‌کند ولی معلوم نیست این کتاب ترجمه کیست و کدام ناشر و کدام نسخه را مورد استناد قرار داده است. این وضعیت در تمام کتاب به دید امروزی‌ها یک نقص روش شناختی و منبع‌شناسی محسوب می‌شود. البته در دفاع از دلوز باید گفت که این وضعیت در آن زمان رایج بوده و خود هایدگر و دیگران نیز به همین شیوه عمل می‌کرده‌اند همانطور که در سنت ما ایرانی‌ها نیز همین رویه با کمی تفاوت رایج بوده است.

۸. دقت در استنادات و ارجاعات و رعایت امانت

این کتاب در ارجاع به گفته‌های فیلسوفانی مثل نیچه، هگل، کانت، اسپینوزا و دیگران به دو صورت عمل کرده است: یکی ارجاع درون‌متنی با ذکر علامت اختصاری کتب و دیگری ارجاع با شماره در متن و آوردن مطالب و استنادهای آن شماره در آخر کتاب. اما در اینکه دقیقاً به آن کتاب و صفحه ارجاع داده تقریباً ایرادی دیده نمی‌شود. اما چون سال انتشار هیچ یک از کتاب‌های ارجاع شده توسط نویسنده مشخص نیست نمی‌توان قضاوت کرده که مطالب دقیقاً از کدام چاپ آثار نقل شده‌اند. چنانکه گذشت روش امروز که همان روش ارجاع درون‌متنی است که در آن ابتدا نام خانوادگی نویسنده، سپس سال چاپ و بعد شماره صفحه (همان ارجاع APA) مثل (Deleuze, 1983:33) بیان می‌شود در این کتاب وجود ندارد و ایرادی هم بر دلوز وارد نیست چون در دهه ۶۰ ارجاع APA رایج نبود. نکته دیگر این است مواردی وجود دارد که نویسنده ارجاع داده ولی منبع را ذکر نکرده است مثل صفحه ۵۹ آخرین جمله پاراگراف اول که نقل قولی از سقراط بیان می‌کند: «آنچه برای تو کالیکلوس مهم است لذت است... تو هر خوبی را بر حسب لذت تعریف می‌کنی» (Ibid, 59) این نقل قول از مکالمات افلاطون است که دلوز به آن اشاره نکرده است. مشابه همین امر در ص ۸۹ نیز تکرار شده است.

۹. وضعیت نقد و تحلیل‌های علمی اثر

این اثر بیشتر تفسیر اندیشه‌های نیچه در افق فکری خود دلوز قابل فهم است چرا که تفسیر همواره نمی‌تواند همیشه آن چیزی باشد که مثلاً در اینجا نیچه گفته است. این اثر نمی‌تواند کتاب درسی باشد ولی تحلیل پساساختارگرایانه دلوز از فلسفه دلوز

همزمان هم نظام هگلی را تفسیر می‌کند و همزمان رویکرد تازه‌ای از تحلیل را برای خواننده معرفی می‌کند. البته نویسنده بی‌طرفانه با هگل و کانت و حتی دلوز مواجه نمی‌شود و همواره با کمی حب و بغض دیالکتیک هگلی را نقد می‌کند. شاهد این مدعا ادعای صریح و در عین حال جزمی و تحکمانه دلوز در صفحه ۱۹۷ است که می‌نویسد: «هیچ مصالحه‌ای بین نیچه و هگل ممکن نیست» (Ibid, 197). به هر حال این نویسنده با ذهنیت پساساختارگرایانه تحلیلی از هگل ارائه می‌دهد که اجازه نمی‌دهد برای خواننده که هگل را غیر از آن نیز تحلیل کند و این جزمیت در تحلیل در کل کتاب حاکم است. حال آنکه مفسران زیادی وجود دارند که در اندیشه هگل عناصر پست‌مدرنیستی زیادی یافته‌اند^{۱۲} و هگل را نه در تقابل با پست‌مدرنیسم بلکه در کنار پست‌مدرنیسم قرار می‌دهند.

۱۰. میزان نوآوری اثر و امروزین بودن محتوای آن

همانطور که گفته شد؛ این کتاب اولین بار در سال ۱۹۶۲ به زبان فرانسه و در سال ۱۹۸۳ به زبان انگلیسی ترجمه شده است و لذا نمی‌تواند منابع آن به روز باشد. از دیگر سو، هگل‌گرایی فرانسوی دهه ۶۰ و احیای نیچه در آن دهه امروز امری نسبتاً منسوخ تلقی می‌شود. بنابراین، محتوای آن نمی‌تواند امروزین باشد ولی می‌تواند الهام بخش تفسیری امروزین مفسرانی مثل ریچارد رورتی باشد. اگر این جمله فوکو را جدی بگیریم که قرن آینده یعنی قرن ۲۱ می‌تواند قرن دلوزی باشد، هیچ شکی باقی نمی‌ماند که از این منظر اندیشه دلوز هنوز زنده است یا بهتر بگوییم، دلوز فیلسوفی است که برای ماندن آمده است.

۱۱. میزان سازواری محتوا با مبانی و پیش‌فرض‌های مقبول اثر

اثر حاضر به لحاظ محتوایی با مبانی کثرت‌گرایانه و پساساختارگرایانه دلوز انطباق دارد ولی به نظر می‌رسد که دلوز در قسمت نتیجه‌گیری موضعی شبه‌هگلی در برابر ضدهگل‌گرایی نیچه‌ای خودش در بخش‌های پنجگانه کتاب اتخاذ می‌کند. چنانکه در سطر سوم بخش نتیجه صراحتاً معنویت‌گرایی مسیحی، دیالکتیک هگلی، پدیدارشناسی و تفکر نیچه‌ای را تا حدودی باهم قابل ترکیب می‌داند (Ibid, 195). البته هستند مفسرانی که معتقدند دلوز هنوز در زمین دیالکتیک هگلی قرار دارد و برخلاف ادعای پرسی‌دای پساساختارگرایانه اش از آن زمین خارج نشده است^{۱۳}. بنابراین، نویسنده اثر هرچند در

نیچه روح القدس فلسفه ژیل دلوز؛ نقدی بر کتاب ... ۳۱

ابتدای متن مساله تفاوت و دیالکتیک تفاوت را در برابر دیالکتیک وحدت و این همانی هگلی قرار می‌دهد و نیچه را به کمک می‌طلبد ولی در پایان این پیشفرض را تا حدودی تعدیل می‌کند و به هگل‌گرایی خاص خودش می‌گراید.

۱۲. میزان انطباق عنوان و محتوا

از عنوان اثر انتظار می‌رود که به همان اندازه که اصطلاحات و نظریه‌های نیچه را تشریح می‌کند به همان اندازه نیز معنای فلسفه را که واژه دوم در عنوان اثر است تبیین نماید. گویی نویسنده اثر نیچه و فلسفه را یکی گرفته و با نگاهی اجمالی به فهرست کتاب چیزی به نام فلسفه و معانی آن را نمی‌بینیم. به همین دلیل اگر عنوان اثر «تفسیر اندیشه نیچه» می‌بود شاید این انتظار برآورده می‌شد. لذا اگر به فهرست مطالب نگاه کنیم همگی تا حد زیادی همان اصطلاحاتی‌اند که نیچه در کتاب‌هایی به کار برده است مثل ابرمرد، تراژدی، تبارشناسی، اراده معطوف به قدرت، نیرو، بازگشت ابدی، وجدان بد، کین توزی و غیره.

۱۳. میزان دقت در کاربرد اصطلاحات تخصصی

این کتاب مملو است از اصطلاحات فنی نیچه ای که هر کدام می‌تواند موضوع یک مقاله باشد. البته از آنجا که این کتاب ترجمه ای از کتاب نیچه و فلسفه ۱۹۶۲ دلوز به زبان فرانسه است، متأسفانه مترجم انگلیسی کتاب معادل‌های فرانسوی اصطلاحات را زیر صفحه نیاورده است. البته به اقتضای متن و مطلب معادل‌های فرانسوی را گاهی در داخل متن آورده است مثلاً در صفحه ۵۰ آخرین سطر (Ibid,50). بطور کلی نویسنده کتاب در کاربرد اصطلاحات فنی دقت لازم را انجام می‌دهد. در قسمت یادداشت‌های آخر کتاب در برخی شماره‌ها یادداشت‌هایی مترجم (۷ مورد) اضافه شده‌اند تا اصطلاح یا عبارت یا نقل قول بیشتر روشن شود.

۱۴. نیازهای جامعه و کتاب حاضر

از آنجا که در جامعه ما تفسیرهای مختلفی چه به صورت تألیفی چه به صورت ترجمه-ای موجود است، اما این تفسیرها غالباً تفسیرهای فیلسوف بزرگ قرن بیستم یا بیست یکم نیستند و لذا تفسیر فیلسوف بزرگی مثل ژیل دلوز این حُسن را دارد خواننده کتاب با یک تفسیر فلسفی ویژه (تفسیر پست مدرنیستی) آشنا شود. در ایران تفسیرهای پست

مدرنیستی از نیچه کمتر مطرح شده است و لذا این کتاب بهترین تفسیر پست‌مدرنیستی از نیچه در کشور ما محسوب می‌شود. از دیگر، سو چون فلسفه‌های پست‌مدرن در کشور ما حدود ۱۰ یا ۱۵ سالی است که در بین اساتید و روشنفکران و دانشجویان علاقمند به فلسفه پست‌مدرن جا باز کرده‌اند، لذا تفسیر دلوز از فلسفه نیچه مزیت دیگری دارد و آن این است که می‌تواند تفسیری مرجع شناخته شود؛ چرا که نیچه در اندیشه دلوز در کنار اسپینوزا و برگسون، نقش مهمی را ایفا می‌کند.

۱۵. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد کتاب *نیچه و فلسفه* مرحله مهمی در تفکر فلسفی دلوز محسوب می‌شود. دلیلش این است که هم پاسخی نیچه‌ای در برابر نفوذ قوی هگل - گرای کوزوی زمانه خودش تلقی می‌شود و هم اینکه بسیاری از مضامین اصلی آثار بعدی‌اش اولین بار در این کتاب ریشه می‌دوانند. به سخن دیگر، کتاب‌های بعدی او به نحوی مستقیم و غیرمستقیم تفسیر محتوای این کتاب هستند. به نظر دلوز نیچه و اندیشه او پاسخی به تفکر کانتی و به ویژه هگلی است که تصویرگر مسائل بنیادی تفکر مدرن هستند. دلوز فلسفه نیرومحور نیچه‌ای را در برابر فلسفه دیالکتیکی «نفی نفی» هگلی که نافی تفاوت و کثرت و خود زندگی است ترجیح می‌دهد.

بنابراین این کتاب فارغ از معایبی که در لابه لای سطور این مقاله اشاره شد، در بین تفسیرهای پست‌مدرنیستی از نیچه بهترین تفسیر محسوب می‌شود چرا که نویسنده کتاب به سنت پست‌مدرن تعلق دارد و تمامی پست‌مدرنیست به نحوی اندیشه خود را وامدار نیچه هستند. از دیگر سو، با خواندن این کتاب نکته دیگری را یاد می‌گیریم و آن این است که هرچند نیچه پدر بزرگ پست‌مدرنیست‌هاست ولی تفکر دیالکتیکی و تاریخ‌گرای هگل مدرن کماکان روی سر پست‌مدرنیست‌هایی مثل دلوز، دریدا و رورتی نیز سایه افکنده است. بنابراین، پیام این کتاب هم دعوت به نیچه است بارد هگل و هم دعوت به هگل است با هگلی‌سازی اصطلاحات نیچه مثل دیالکتیک تفاوت نیچه‌ای. از اینرو اجازه دهید مطلب را با این جمله که راقم سطور از محتوای کتاب استنباط نموده به پایان ببریم که دلوز به همان اندازه که نیچه‌ای است به همان اندازه نیز هگلی است وقتی نیچه به عنوان سنتز اسپینوزا (تز) و برگسون (آنتی‌تز) مطرح می‌شود.

نیچه روح‌القدس فلسفه ژیل دلوز؛ نقدی بر کتاب... ۳۳

پی‌نوشت

۱. تاد می (Todd May) (متولد ۱۹۵۵ در نیویورک) استاد فلسفه در کلمسون آمریکاست که درباره آنارشیسم پساساختارگرایی و بطور کلی فلسفه سیاسی پژوهش و تحقیق می‌کند. او درباره فلسفه ژیل دلوز و میشل فوکو کتاب‌های مقالاتی دارد که در *آمدی بر ژیل دلوز* (۲۰۰۵) یکی از آنهاست.

۲. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب زیر:

Heidegger, Martin (2003) *The End of Philosophy* Translated by Joan (Stambaugh University of Chicago Press)

۳. به نظر مارتین هایدگر در تحلیل اراده معطوف به قدرت می‌توان از مفهوم یونانی تحقق و کمال (entelechy) سود جست. در زبان یونانی انتلخیا (entelechia) عبارت است از حرکت به جانب کمال از طریق کنش و فعالیت (ergon). برای مطالعه بیشتر به کتاب زیر مراجعه کنید:

ضمیران، محمد (۱۳۸۶) *نیچه پس از هایدگر*، دریدا و دولوز، تهران: نشر هرمس

۴. فوکو با الهام از تبارشناسی نیچه می‌خواست با روش تبارشناسی دست به ساختارشکنی ارزشهای و نهادی‌های جامعه مدرن بزند. اما این جامعه مدرن به تعبیری همان تاریخ عصر حاضر است. اما بین تبارشناسی فوکو و تبارشناسی نیچه تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که گری گاتینگ (Gary Gutting) در کتاب زیر به آن‌ها اشاره می‌کند:

Gutting, Gary (2005) *Foucault: a very short introduction* (Oxford University Press)

۵. درباره اسپینوزا و برگسون کتاب‌های زیر را نوشته است:

Deleuze, Gilles. *Bergsonism*, tr. Hugh Tomlinson and Barbara Habberjam. New York: Zone Books, 1988 (first published 1966).

Deleuze, Gilles. *Expressionism in Philosophy: Spinoza*, tr. Martin Joughin. New York: Zone Press, 1990 (first published 1968)

Deleuze, Gilles. *Spinoza: Practical Philosophy*, translated by Robert Hurley. City Lights Books, San Francisco, 1988.

۶. رورتی در کتابهایش بسیاری از آموزه‌های نیچه را مطرح و ارزیابی می‌کند و در مورد اخلاق نیز آن را مقابل اخلاق سنتی و کانتی قرار می‌دهد و جانب اخلاق نیچه‌ای و لویناسی را می‌گیرد. برای مطالعه بیشتر به مقاله زیر مراجعه کنید:

Asghari, Muhammad (2015) "Is Richard Rorty a moral philosopher?" *Journal of Philosophical Investigations* of University of Tabriz, No, 17, 2015, pp.

۷. الکساندر کوژه پرآوازه‌ترین مفسر فرانسوی هگل است. تفسیر کوژوه مبتنی بر مفهوم «نبرد بر سر به رسمیت‌شناسی» یا recognition (به آلمانی *Anerkennen*) در پدیدارشناسی روح هگل با تکیه بر دیالکتیک خدایگانی و بندگی است. او تحت تأثیر مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم خوانشی خوشنوبت‌بار از هگل ارائه می‌دهد و نظریه پایان تاریخ او ج این خوانش است. او مفهوم میل (*desire*) انسانی در مقام میل به رسمیت‌شناسی را در قالب دیالکتیک خدایگان و بنده (یا خواجه و برده) در کتاب *درآمدی بر خوانش هگل* تشریح می‌کند. لذا تفسیرهای دلوز، دریدا، مرلوپونتی، لکان و سارتر از مفهوم به رسمیت‌شناسی در دیالکتیک خدایگانی و بندگی مبتنی بر اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی و پساساختارگرایانه از این نظریه هگلی در تفسیر کوژوی هستند. ر.ک:

Kojeve, Alexandre (1980) *Introduction to the Reading of Hegel* (Cornell University Press)

همچنین به مقاله زیر مراجعه کنید:

سیفی، مجتبی و مشکات، محمد (۱۳۹۳) «بررسی تأثیرپذیری مارکس در مفهوم کاراز ارباب و بنده‌ی هگل» *مجله پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز* دوره ۸، شماره ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صفحه ۵۹-۷۵

8. French Ministry of Culture and Communication

۹. مقاله روشنگر روف در کتاب زیر می‌تواند تفسیر سودمندی از نیچه دلوز را برای خواننده ارائه دهد:

Woodward, Ashley (ed)(2011) *Interpreting Nietzsche : reception and influence* (Continuum International Publishing Group)

۱۰. مشخصات کتاب *دلوز و پراگماتیسم* به شرح زیر است:

Sean Bowden, Simone and Paul Patton (Edited by) (2015) *Deleuze and pragmatism* (Routledge: Taylor & Francis)

۱۱. ساختار شکنی دریدا به دنبال نقد ساختارها و نظام‌های فکری مبتنی بر مفهوم حضور (*presence*) هستند و دریدا می‌کوشد این سنگ زیرین نظام‌ها که همواره حی حاضرند و از بین نمی‌روند مثل جوهر، روح، ذات و آگو را ساخت زدایی کند.

۱۲. مثل کتاب استفان هیکس:

Stephen R. C. Hicks. (2004) *Explaining Postmodernism: Skepticism and Socialism from Rousseau to Foucault: A Discussion* ((Tempe, AZ: Scholarly Publishing, Inc., 2004))

۱۳. دانیل اسمیت در مقاله خودش می‌نویسد: «اندیشه دلوز یقیناً اندیشه‌ای ضد دیالکتیکی نیست زیرا وی آشکارا خود را درون سنت طولانی مدت اندیشه دیالکتیکی جای می‌دهد». ر.ک:

نیچه روح القدس فلسفه ژیل دلوز؛ نقدی بر کتاب... ۳۵

Smith, D. W. (2000) "Deleuze, Hegel and post-Kantian Tradition" *Journal of Philosophy Today*, 5 (1), pp. 21-38

کتابنامه

خاتمی، محمود، (۱۳۹۱)، *مدخل فلسفه غربی معاصر*، تهران: علم
سیفی، مجتبی و مشکات، محمد (۱۳۹۳) «بررسی تأثیر پذیری مارکس در مفهوم کار از ارباب و بنده
هگل»، *مجله پژوهش های فلسفی دانشگاه تبریز*، شماره ۱۵ دوره ۸ پاییز و زمستان ۱۳۹۳ صص
۷۵-۵۹

سینربرینک، رابرت (۱۳۹۵) *شناخت هگل گرایسی*، ترجمه مهدی بهرامی با ویراستاری محمد مهدی
اردبیلی، تهران: نشر لاهیتا
ضمیران، محمد (۱۳۸۶) *نیچه پس از هیدگر*، دریدا و دلوز، تهران: نشر هرمس.

Asghari, Muhammad (2015) "Is Richard Rorty a moral philosopher?" *Journal of Philosophical Investigations of University of Tabriz*, No, 17, 2015, pp.55-74

Bogue, Ronald (1989) *Deleuze and Guattari* (London and New York: Routledge)

Deleuze, Gilles (1983) *Nietzsche and philosophy* tr. Hugh Tomlinson, (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1983. *Nietzsche et la philosophie*, Paris: PUF, 1962.

Deleuze, Gilles. (1988) *Spinoza: Practical Philosophy*, translated by Robert Hurley. (City Lights Books, San Francisco)

Deleuze, Gilles. (1990) *Expressionism in Philosophy: Spinoza*, tr. Martin Joughin. (New York: Zone Press), (first published 1968)

Gutting, Gary (2005) *Foucault : a very short introduction* (Oxford University Press)

Kojeve, Alexandre (1980) *Introduction to the Reading of Hegel* (Cornell University Press)

May, Todd (2005) *Gilles Deleuze: An Introduction* (Cambridge University Press).

Rorty, Richard. 1983. "Unsoundness in Perspective," *Times Literary Supplement*, (June), 17: 619-620.

Sean Bowden, Simone and Paul Patton (Edited by) (2015) *Deleuze and pragmatism* (Routledge: Taylor & Francis)

Smith, D. W. (2000) "Deleuze, Hegel and post-Kantian Tradition" *Journal of Philosophy Today*, 5 (1), pp. 21-38

Woodward, Ashley (ed) (2011) *Interpreting Nietzsche : reception and influence* (Continuum International Publishing Group).